

گزارشی از کارگاه آموزشی پارادایمهای علوم انسانی

سید محمد تقی موحد ابطحی

مقدمه

یکی از مهمترین رسالتهای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تدوین علوم انسانی و اجتماعی دینی یا به عبارت دیگر استخراج دیدگاه اسلامی در ارتباط با مسائل علوم انسانی و اجتماعی است و شناسایی مبانی هستی شناختی، معرفت شناختی، روش شناختی و انسان شناختی علوم انسانی و اجتماعی موجود و نقد و بررسی آن و استخراج مبانی جایگزین برای تدوین علوم انسانی و اجتماعی جدید، از لوازم تحقق این رسالت است. بر این اساس، در ساختار جدید پژوهشگاه حوزه و دانشگاه گروه پژوهشی «فلسفه علوم انسانی» در نظر گرفته شد و مورد تأیید شورای عالی گسترش آموزش عالی قرار گرفت. این گروه فعالیت رسمی خود را از ابتدای سال جاری آغاز کرده و می‌کوشد با طرح مباحث روش‌شناسی و فلسفه علوم انسانی، به شناخت هر چه بیشتر مبانی علوم انسانی و اجتماعی موجود کمک کند. برگزاری کارگاه آموزشی «پارادایمهای علوم انسانی» در تاریخ اول تا سوم آذرماه در سالن انجمنهای علمی حوزه علمیه قم، یکی از اقدامات گروه در راستای تحقق اهداف یاد شده بود. استاد این کارگاه جناب آقای دکتر محمد تقی ایمان (دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز و رئیس مرکز جمعیت‌شناسی دانشگاه شیراز) بودند و جناب آقای پور علی (رئیس و عضو هیئت علمی جهاد دانشگاهی دانشگاه شیراز) نیز در این کارگاه، ایشان را همراهی می‌کردند.

با توجه به اهمیت مباحث طرح شده در این کارگاه و علاقمندی محققان نسبت به آگاهی از محتوای کارگاه و با کسب اجازه از استاد ارجمند جناب آقای دکتر ایمان، گزارشی از این کارگاه را تقدیم علاقمندان به مباحث روش شناسی و فلسفه علوم انسانی می‌نماییم.

تحقیق علمی چیست؟

قبل از ورود به بحث پارادایمها، لازم است مقدماتی در ارتباط با چیستی تحقیق علمی، سلسله مراتب معرفتی و جایگاه پارادایم در تحقیق علمی و در سلسله مراتب معرفتی بیان گردد. تحقیق از نظر لغت به معنای درست کردن، راست گردانیدن و یافتن حقیقت است، اما در اصطلاح علمی تعاریف چندی برای تحقیق علمی یاد شده است:

۱. اعمال روشهای توأم با طرح و اندیشه که برای کشف حقیقتی به کار می‌رود.
۲. تلاش صادقانه جهت مطالعه منظم یک مسئله یا افزایش معرفت بشری از آن.
۳. مجموعه فعالیتهای منظم و منطقی جهت پاسخ به سؤالاتی که در ذهن به وجود می‌آید.
۴. بررسی نظام یافته، کنترل شده، تجربی و انتقادی در مورد پدیده‌های طبیعی که روابط احتمالی بین آنها به وسیله فرضیه و نظریه هدایت می‌شود.
۵. به فرآیند مسئله یابی و حل مسئله پژوهش می‌گویند.

به طور خلاصه می‌توان گفت تحقیق علمی عبارت است از فرآیند جست و جوی منظم برای مشخص کردن یک موقعیت نامعین. در این تعریف به وجوه مختلف تحقیق علمی از جمله وجه پویایی آن، هدفمند و روشمند بودن آن و تعمیم داشتن آن نسبت به پژوهشهای ناظر به شناخت حقیقت و پژوهشهای ناظر به تغییر واقعیت اشاره شده است.

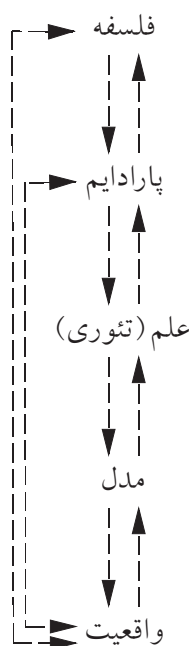
جایگاه پارادایم در تحقیق علمی

تأملی کوتاه در تعریف ارائه شده از تحقیق علمی چند سؤال اساسی را برای ما مطرح می‌سازد:

۱. واقعیتی که قصد شناخت آن را داریم چیست؟ و گونه‌های مختلف آن کدام است؟
۲. روشی که برای رسیدن به هدف باید برگزینیم کدام است؟
۳. آیا میان ماهیت واقعیت و روشی که باید برای شناخت آن انتخاب کرد، نسبتی وجود دارد؟ و...

بدیهی است برای آغاز یک تحقیق علمی ابتدا باید به این سؤالات مبنائی پاسخ داد و متولی اصلی پاسخ به این سؤالات نیز فلسفه است. بر این اساس باید گفت فلسفه، علمی است بسیار فراگیر که می‌کوشد پاسخی برای بسیاری از سؤالات مبنائی و از جمله سؤالات یاد شده ارائه کند. در این میان، پارادایم مجموعه گزاره‌های ارزشی و بینشی است که از دل مکاتب فلسفی موجود اختیار می‌شود و مبنای تحقیق علمی قرار می‌گیرد. با استفاده از پارادایم، نظریه‌پردازی علمی صورت گرفته و پس از شکل‌گیری نظریه که جنبه‌ای بسیار عام دارد، قیودات خاصی به آن اضافه شده و مدل پدید می‌آید و با استفاده از مدل می‌توان وارد واقعیت شد و آن را مورد مطالعه و آزمون قرار داد.

بر این اساس سلسله مراتب معرفت را می‌توان به شکل زیر نشان داد:



نمودار شماره ۱ - سلسله مراتب معرفت

در اینجا شایسته است به چند نکته مهم در ارتباط با نمودار شماره ۱ اشاره گردد:

۱. جهات مختلف فلشها نشان دهنده تأثیر و تأثر سطوح مختلف معرفت بر یکدیگر است.
۲. عبارت فوق به این معناست که برای مثال هم فلسفه می‌تواند نوع نگاه ما را به واقعیت تعیین کند و هم تغییر تصور ما از واقعیت یا نظریه‌های علمی جدید می‌تواند فلسفه و

جهان‌بینی ما را تغییر دهد و این هر دو اتفاق در تاریخ علم به وقوع پیوسته است.

۳. بین سطوح و لایه‌های مختلف معرفت بشری یک قطعیت و دترمینیسم کامل وجود ندارد. به عبارت دیگر چنین نیست که فلسفه‌ای واحد، به خلق پارادایمی واحد و در نتیجه نظریه‌ای واحد بینجامد، بلکه در انتقال از هر یک از سطوح به سطح دیگر، علل بسیاری (از جمله علل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی) ایفای نقش اساسی می‌کنند.

به هر روی همچنان که در نمودار شماره ۱ نشان داده شد، پارادایم در سطحی میان فلسفه و نظریه علمی قرار دارد و از این روی برای ابتدای نظریه‌ای علمی بر پایه فلسفه‌ای جدید، ناگزیر از عبور از سطح پارادایم خواهیم بود. این نکته یکی از وجوه اهمیت شناخت پارادایم‌هاست که در ادامه به تفصیل در این باره بحث خواهد شد.

معنای پارادایم

اصطلاح پارادایم در مباحث فلسفه علم، اولین بار توسط تامس کوهن (فیزیکدان، مورخ و فیلسوف علم) عنوان شد. متأسفانه کوهن به دقت مراد خود را از این اصطلاح روشن نکرده، به گونه‌ای که بیش از بیست معنا در میان آثار کوهن برای این اصطلاح شناسائی شده است. برخی از معانی ارائه شده برای پارادایم که در بردارنده جایگاه پارادایم در تحقیق علمی هستند، عبارتند از:

۱. پارادایم مجموعه‌ای از نگرشها و بینشهای دانشمندان؛ مجموعه‌ای از مفاهیم، نظریه‌ها و قوانین؛ مجموعه‌ای از ابزارهای اندازه‌گیری، شیوه‌های به‌کارگیری آنها جهت کسب اطلاعات تجربی، و نحوه تعدیل و تصحیح آنهاست.
۲. مجموعه‌ای از اصول و قواعد هستی‌شناختی، روش‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی و تعهدات و اصول مابعدالطبیعی و توصیه‌های نیمه یا شبه اخلاقی است که فعالیت علمی دانشمندان را در یک حوزه علمی خاص هدایت می‌کند.
۳. چارچوبی از اعتقادات و باورهاست که برای آزمون، ارزیابی و در صورت لزوم اصلاح نظریه‌های علمی به کار می‌رود.
۴. پارادایم مجموعه قضایائی است که چگونگی درک جهان را نشان می‌دهد، چگونگی فائق آمدن بر پیچیدگی‌های واقعیت را در اختیار محققان قرار می‌دهد و به آنها می‌گوید که چه چیزهایی مهم، اساسی، منطقی و عقلانی هستند و مشروعیت دارند.
۵. مجموعه‌ای از ارزشها و بینشهایی است که در ارتباط بین الاذهانی جامعه اندیشمندان

مورد اتفاق قرار می‌گیرد و زیر بنای فلسفی و پیش‌فرضهای علم را تشکیل می‌دهد. مراد از جامعه علمی در این تعریف، یک گروه حرفه‌ای از دانشمندان با علائق مشترک است که مفروضات نظری و ایدئولوژیک و مجاری ارتباطی و تبلیغی خاصی دارند.

با توجه به تعاریف یاد شده می‌توان گفت پذیرش مفهوم پارادایم و جایگاه آن در فعالیت علمی مستلزم پذیرش چند مطلب است:

۱. جهان برای دانشمندانی که در پارادایمهای مختلف کار می‌کنند، به گونه‌های متفاوتی دیده می‌شود و به بیان خود کوهن هر دانشمندی در جهان مخصوص به خود (که پارادایم تعیین‌کننده آن است) به فعالیت علمی می‌پردازد (هستی‌شناسی‌های مختلف).

۲. با توجه به نقش تعیین‌کننده پارادایم در معنادگی به مفاهیم و اصطلاحات علمی، دیگر هیچ‌گونه زبان مشاهدتی بی‌طرف و فراپارادایمی وجود ندارد (زبانهای مختلف).

۳. هیچ ملاک و معیار فرا زمانی و فرا اجتماعی برای سنجش نظریه‌ها و راه‌حلهائی که در پارادایمهای مختلف عرضه می‌شوند و رتبه‌بندی پارادایمها و گزینش منطقی آنها وجود ندارد (روش‌شناسی‌های مختلف).

۴. بر این اساس پارادایمها قیاس‌ناپذیر بوده و انتخاب یک پارادایم و طرد دیگری به مثابه انتخاب یک دین و آئین است.

لازم به ذکر است قیاس‌ناپذیری پارادایمها که یکی از نتایج منطقی نظریه کوهن بود، لوازم نسبی‌گرایی بسیاری به همراه داشت و انتقادهای بسیاری که از این زاویه به اندیشه کوهن وارد شد، وی را به عقب‌نشینی‌های مکرر از این ایده واداشت، اما پس از طرح مفهوم پارادایم توسط کوهن و علی‌رغم مشکلات مفهومی بسیار و لوازم منطقی نامطلوب آن، استفاده‌های بسیاری از این مفهوم برای متمایز ساختن مکاتب مختلف علوم انسانی و اجتماعی به عمل آمد.

ضرورت آشنائی با پارادایمهای علوم انسانی

ضرورت آشنائی با پارادایمهای علوم انسانی را از چند زاویه می‌توان طرح نمود:

۱. زمانی که دانشجویی یا محقق دیدگاه‌های دانشمندان مختلف یک رشته علمی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، به تفاوت آشکار میان نوع تحلیلهای آنها پی می‌برد و این سؤال اساسی برای او پدید می‌آید که ریشه این تفاوت دیدگاه‌ها در کجاست؟ برای مثال در رشته جامعه‌شناسی با اندیشمندانی نظیر امیل دورکهمیم، ماکس وبر و کارل مارکس یا نظریه‌هائی

همچون کارکرگرائی ساختی، کنش متقابل نمادین یا نظریه انتقادی آشنا می‌شود و تحلیلهای متفاوت آنها را پیرامون مسائل اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد و اختلافهای آشکاری را در نوع تبیین آنها از واقعتهای اجتماعی ملاحظه می‌کند و این سؤال برای او پدید می‌آید که آیا می‌توان یکی از این نظریه‌ها را درست و دیگری را نادرست قلمداد کرد؟ با استفاده از کدامین مبنا باید میان دیدگاه‌های مختلف در یک حوزه علمی داوری کرد؟ در پژوهشهای مختلف از کدامین روش و نظریه باید استفاده کرد؟ و... به منظور آشنایی هر چه بیشتر با سرّ اختلاف دیدگاه‌ها باید به اختلاف مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و انسان‌شناسی هر یک از این نظریه‌ها نظر افکند و آشنایی با پارادایمهای علوم انسانی راهی است که ما را به این مقصود می‌رساند. از سوی دیگر، آشنائی دانشجویان و محققان با پارادایمهای مختلف علوم انسانی و روش‌شناسی‌های مختلف، باعث توانمندی آنها در انتخاب روش تحقیق مناسب برای پژوهش در یک موضوع مشخص شده و به افزایش روایی ساختاری تحقیق آنها کمک می‌کند.

۲. اندیشمندان جهان اسلام از چندین دهه پیش به این نکته بسیار مهم تفتن یافته‌اند که علوم جدید و به خصوص علوم انسانی و اجتماعی غربی به طرق مختلف جوامع اسلامی را تهدید می‌کنند و بر این اساس لازم است در مقام آموزش و به کارگیری آنها احتیاط لازم به عمل آید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ضرورت بازنگری در کتب علوم انسانی و اجتماعی بر اساس مبانی اسلامی مطرح گردید و مراکز آموزشی و پژوهشی چندی رسالت تدوین علوم انسانی اسلامی را بر عهده گرفتند. اما دنبال کردن این رسالت عظیم (تدوین علوم انسانی و اجتماعی اسلامی) مستلزم آشنایی دقیق با فرایند شکل‌گیری نظریه‌های علمی است. در این میان آشنایی با پارادایمهای علوم انسانی (به عنوان حلقه واسطه میان دیدگاه‌های فلسفی و نظریه‌های علمی) این امکان را فراهم می‌آورد که مبانی نظری مکاتب مختلف علوم انسانی به شکل هر چه بهتری شناسایی شده و پس از نقد و ارزیابی آنها و بهره‌گیری از اصول فلسفی پذیرفته شده، مبانی نظری جدیدی تدارک دیده شود تا بتوان بر اساس آنها نظریه‌های علمی جدیدی را که همسو با معارف اسلامی باشد بنا کرد.

۳. نظریه‌های علمی در تدوین برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی حائز اهمیت اساسی هستند. فقدان یک نظریه منسجم یا توسل به نظریه‌های مختلف که بر مبانی و اصول متفاوت و در برخی موارد متعارض با مبانی اسلامی بنا گشته‌اند، می‌تواند به تعارضات اجتماعی انجامیده و مانع تحقق اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی گردد. با مروری به برنامه‌های

توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که در دوره‌های مختلف به مرحله اجرا درآمد، می‌تواند به این نتیجه رسید که برنامه ریزیهای انجام شده در این سه عرصه، بر مبانی سه‌گانه اثبات‌گرائی (برنامه‌های توسعه اقتصادی عمدتاً بر این مبنا ارائه شده‌اند)، تفسیری (برنامه‌های توسعه فرهنگی را می‌توان منبعت از این مبنا دانست) و انتقادی (اغلب برنامه‌های توسعه سیاسی با چنین رویکردی ارائه شده‌اند) بنا شده است. بر این اساس آشنایی با پارادایم‌های علوم انسانی می‌تواند ما را از تعارض روش‌شناختی در برنامه‌ریزیهای توسعه‌ای نجات داده و در راهیابی به یک زیربنای روش‌شناختی مبتنی بر فرهنگ اسلامی و بومی ما را راهنمایی کند.

آشنایی اجمالی با پارادایم‌های علوم انسانی

همانگونه که اشاره شد در علوم انسانی سه پارادایم اثبات‌گرائی، تفسیری و انتقادی مورد استفاده قرار می‌گیرد. قبل از بحث در ارتباط با دیدگاه‌های جزئی این سه مکتب، اشاره‌ای اجمالی به تاریخچه این سه رویکرد داشته و صاحب‌نظران و نظریه‌های مشهوری که ذیل این سه پارادایم از اهمیت بسزائی برخوردارند را برمی‌شماریم:

اثبات‌گرایی در علوم انسانی متعلق به تفکر فلسفی ابتدای قرن ۱۹ می‌باشد که با اندیشه‌ورزیهای آگوست کنت پایه‌گذاری گردید. این رویکرد بر آن بود تا با بهره‌گیری از روشهای تجربی و کمی که در علوم طبیعی (به خصوص در فیزیک و زیست‌شناسی) مورد استفاده قرار می‌گرفت، به مطالعات انسانی و اجتماعی اعتبار بخشد و آنها را واجد شأن علمی نماید. امیل دورکهمیم جامعه‌شناسی شهیر فرانسوی (از بنیانگذاران جامعه‌شناسی که مکتب کارکردگرایی توسط وی پایه‌ریزی شد) یا اسکینر به عنوان روان‌شناس رفتارگرا در این پارادایم به فعالیت علمی اشتغال داشته‌اند.

در مقابل این دیدگاه، گروهی بر آن شدند که روش اثباتی هر چند گونه‌ای از شناخت واقعیت را در اختیار محقق قرار می‌دهد و به او قدرت تصرف و مهار طبیعت را می‌بخشد، اما این شناخت، تمامی واقعیت را به محقق نمی‌نمایاند. بر این اساس، امثال پیتر وینچ در جامعه‌شناسی، کالینگ‌وود در تاریخ و دیلتای در علوم انسانی از ضرورت استفاده از روش‌شناسی تفسیری و هرمنوتیکی در عرصه علوم انسانی، اجتماعی و تاریخی یاد کردند و در آثار خود به تشریح مبانی این روش‌شناسی پرداختند.

انتقادیونی نظیر کارل مارکس، مارکسیستها، نئومارکسیستها، اصحاب مکتب فرانکفورت

(آدرنو، مارکوزه، هابرماس و...) یا پیروان جنبش فمینیسم بر این باورند که آدمیان درون فضای اجتماعی خاصی زاده می‌شوند که خود آن را نیافریده‌اند. این فضای اجتماعی می‌کوشد از طریق وضع ایدئولوژیها (باورهائی که برای اثبات یا نفی آن دلیل قاطعی وجود ندارد) سلطه خود را بر افراد اعمال کند و وظیفه علوم انسانی آن است که چنین ساختارهای سلطه را شناسایی و درصدد حذف آن برآید.

مبانی نظری پارادایمهای علوم انسانی و اجتماعی

تحقیقات علمی اندیشمندان علوم انسانی و اجتماعی بر اساس یک یا ترکیبی از سه پارادایم غالب اثبات‌گرایی، تفسیری و انتقادی انجام می‌شود. هر چند میان اندیشمندانی که در هر یک از این پارادایمها به فعالیت علمی اشتغال دارند اختلاف نظر وجود دارد، اما در یک نگاه کلی می‌توان گفت که پیروان هر یک از این پارادایمها در یکسری از مبانی اساسی اشتراکات برجسته‌ای با هم دارند. برای شناسائی بهتر مبانی هر یک از این پارادایمها، باید پاسخهای آنها را به چند مسئله اساسی مورد بررسی قرار داد:

۱. علم چیست و آیا امکان تمایز آن از بینشهای اجتماعی و شعور عامیانه وجود دارد؟
 ۲. غایت علم کدام است؟ یا به بیان دیگر هدف از انجام تحقیق علمی چیست؟
 ۳. واقعیت اجتماعی از چه ماهیتی برخوردار است؟
 ۴. انسان چه ماهیتی دارد؟
 ۵. تبیین چیست؟ و یک تبیین صحیح باید واجد چه خصوصیتی باشد؟
 ۶. رابطه نظریه با واقعیت خارجی و عمل انسانی چیست؟
 ۷. اطلاعات و داده‌های معتبر کدامند و چگونه به دست می‌آیند؟
 ۸. ارزشها چه جایگاهی در فعالیت علمی دارند؟
- به منظور درک هر چه بهتر تمایز این سه پارادایم، پاسخ آنها در ارتباط با هر یک از پرسشهای فوق ارائه می‌گردد.

۱. علم چیست؟

چیستی علم یا ارائه تعریفی برای آن یا به تعبیر دیگر عرضه ملاکی برای تمییز علم از غیر علم یا شبه علم، یکی از مهمترین سؤالات فلسفه علم است و اثبات‌گرایان، تفسیرگرایان و انتقادیون در این زمینه مواضع مختلفی را اختیار کرده‌اند.

اثبات‌گرایان به تمایز قاطع میان علم و شعور عامیانه و حتی فلسفه و دین معتقد بوده و تنها

علم را از حیث معرفت‌شناختی معتبر می‌دانند. این گروه بر این باورند که اشکال دیگر معرفت، هر چند شبیه علم باشند، به دلیل برخورداری از تعارضات منطقی، سطحی بودن، آکنده از تعصب و پیش‌داوریهای ارزشی بودن و... نمی‌تواند واجد اعتبار علمی باشند، اما علم با بهره‌گیری از روشهای سازمان‌یافته، منطقی و مورد اتفاق جامعه اندیشمندان، خالی از هر گونه تعصب و پیش‌داوری است. علم در این دیدگاه، مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم حول محوری خاص است که بر اساس آزمونهای تجربی قابل تأیید یا ابطال است. اثبات‌گرایان بر این باورند که چنانچه علوم انسانی و اجتماعی بخواهند شأن علمی بیابند باید از روشهای علوم تجربی طبیعی بهره‌گیرند.

در مقابل، تفسیرگرایان بر این باورند که لازمه فهم دقیق علمی در مورد پدیده‌های انسانی و اجتماعی، توجه به فهم متعارف و باورهای عرفی جهت درک معنای صحیح اعمال کنشگران است و علم زمانی تحقق می‌یابد که معنای صحیح این اعمال برای محقق به دست آید. در تفکر انتقادی، دین، فلسفه و شعور متعارف بر پایه آگاهی‌های کاذب استوار گردیده‌اند. به بیان دیگر در این نگاه چنین تصور می‌شود که مردم بر خلاف منافع حقیقی خود به دین، فلسفه و باورهای متعارف معتقد می‌گردند و می‌پندارند که برای چنین عقایدی دلیل در اختیار دارند، حال آنکه این عقاید، ابزارهایی هستند که توسط سلطه‌گران برای سلطه بر توده‌های مردم ساخته و پرداخته شده است. علم راستین در نگاه انتقادیون شناخت ساخت زیرین واقعیت اجتماعی با استفاده از نظریه انتقادی و کنار زدن تضادهای عمیق در ساختار پنهان و مشاهده تعاملات عینی در لایه‌های زیرین واقعیت به منظور تغییر آن است که البته در این مسیر، شناخت دین و فلسفه و شعور متعارف برای نفوذ به لایه‌های زیرین واقعیت اجتماعی امری ضروری است.

۲. هدف اصلی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی کدام است؟

اثبات‌گرایان هدف از انجام تحقیقات علمی را توصیف و تبیین پدیده‌ها یا به عبارت دیگر کشف روابط علت و معلولی بین پدیده‌ها، به منظور پیش‌بینی و کنترل آنها جهت پاسخ به نیازهای انسانی می‌دانند.

تفسیرگرایان هدف از تحقیقات علمی را، فهم زندگی اجتماعی و کشف چگونگی خلق معنای اجتماعی توسط مردم دانسته و دسترسی به دلایل و انگیزه‌های کنشگران اجتماعی و درک بستر اجتماعی کنش را دنبال می‌کنند.

انتقادیون، آشکار سازی زیرساختها و روابطی که بر اساس آن مناسبات سلطه در جامعه

شکل می‌گیرد را هدف اصلی تحقیقات اجتماعی راستین عنوان می‌کنند. آنها به دنبال این هستند که با شناخت هر چه بهتر این زیرساختها و نقد نظم اجتماعی موجود (که در راستای منافع گروهی خاص ایجاد شده است) وضعیت موجود را به نفع انسانها و گروه‌های تحت سلطه تغییر دهند.

۴. واقعیت اجتماعی از چه ماهیتی برخوردار است؟

در اثبات‌گرایی واقعیت اجتماعی همچون واقعیت فیزیکی، شیئی مستقل از ذهن انسان دانسته می‌شود به گونه‌ای که به تعبیر دورکھیم، به عنوان یک جامعه‌شناس اثبات‌گرا، این واقعیت نه تنها بر اثر خواست و اراده آدمی تغییر نمی‌کند، که فشار خود را نیز بر خواست و اراده آدمی تحمیل می‌کند؛ به گونه‌ای که انسان می‌تواند وجود مستقل از ذهن و خواست و اراده آن را احساس کند. این واقعیت مستقل از ذهن آدمیان، عینی (مستقل از برداشتها و تفسیرهای انسانها)، الگو یافته و دارای نظم بوده و نظم حاکم بر آنها با بهره‌گیری از روش تجربی قابل شناسائی است.

در تفسیر‌گرایی واقعیت اجتماعی خارج از انسان و مستقل از آگاهی او نبوده، بلکه امری است که در فرآیند تعاملات اجتماعی و کنش متقابل آدمیان ساخته می‌شود، معنا می‌یابد و فهمیده می‌شود. در این نگاه واقعیت اجتماعی، کنشهای هدفمند آدمیان و محصول تجربیات آنها و معنایی است که به آن تجربیات داده‌اند. بر این اساس، تجربیات متفاوت افراد و گروه‌های اجتماعی به تفاسیر متعدد آنها انجامیده و واقعیت‌های اجتماعی گوناگونی را خلق می‌کند.

در تفکر انتقادی، واقعیت اجتماعی آن بخش از واقعیت‌هایی نیستند که به سادگی دیده شده و تجربه می‌گردند، بلکه این ظواهر در حقیقت معلول زیرساختهای پنهان و غیرقابل مشاهده هستند؛ زیرساختهایی که تنها از طریق ژرف‌نگری در آثار و پیامدهای آنها با بهره‌گیری از یک نظریه انتقادی شناخته می‌شوند. به بیان دیگر، در تفکر انتقادی ساختهای اجتماعی واقعیت‌های اصیل نبوده، بلکه این زیرساختها هستند که اصالتاً واقعیت دارند و روساختها تنها ظواهر و تجلیات زیرساختهای اجتماعی هستند. این زیرساختها که علت اصلی تحول ساختارهای اجتماعی هستند، آکنده از تضادها و تعارضات درونی غیر قابل مشاهده بوده و صرفاً از طریق سؤالات مستقیم و عمیق تحت یک نظریه مناسب می‌توان از چگونگی آنها و نحوه تأثیر آنها در دنیای اجتماعی قابل مشاهده مطلع شد.

۵. انسان چه ماهیتی دارد؟

در اثبات‌گرایی تصویری مکانیکی از انسان وجود دارد به این معنا که از یک سو تمامی انسانها مشابه با هم دانسته می‌شوند و از سوی دیگر تمام رفتار انسانها تابعی از علل و محرکهای فیزیولوژیکی، روانی یا علل و محرکهای خارجی یا اجتماعی قلمداد می‌گردند. بر اساس این تلقی خاص از انسان، علل و محرکهای یکسان، اثرات یکسانی را برای تمامی انسانها به همراه خواهند داشت. در این نگاه اراده، اختیار و آزادی آدمی افسانه‌هایی بیش نیستند و آنچه شعور عامیانه آنها را اراده، اختیار یا آزادی می‌نامد، در حقیقت علل ناشناخته فیزیولوژیکی، روانی یا اجتماعی هستند که باید به مدد تحقیقات زیست‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی شناسایی شوند. داشتن تصور مکانیکی از انسان، و انسان را تابعی از عللها و محرکها دانستن، تصور پیش‌بینی‌پذیری رفتار فردی و اجتماعی آدمیان را نیز به همراه خواهد آورد. ذکر این نکته لازم است که در این نگاه، خطای پیش‌بینی‌های انجام شده نه به اراده و آزادی آدمیان، بلکه به عللی نسبت داده می‌شود که هنوز شناخته نشده‌اند. برای مثال دورکھیم خودکشی را که در نگاه اول یک عمل فردی صرف قلمداد می‌گردد، معلول واقعیتی اجتماعی (عدم انسجام اجتماعی) می‌داند. دورکھیم بر این باور است که این از هم پاشیدگی نظم و انسجام اجتماعی می‌تواند بر اثر رشد یا کاهش شدید جمعیت یا رشد و کاهش شدید توسعه اقتصادی پدید آید.

اما در تفسیرگرایی، انسان موجودی صاحب عقل، اراده و آزادی دانسته می‌شود که از توانایی مفهوم‌سازی و تأویل و تفسیر مفاهیم برخوردار است و بر اساس دلایلی که در ذهن می‌پروراند، به خلق واقعتهای جدید می‌پردازد. بر این اساس، در دیدگاه تفسیرگرایی به جای شناسایی علل دخیل در وقوع پدیده‌های انسانی و اجتماعی، کوشش می‌شود تا دلایل پشتیبانی‌کننده اعمال آدمیان فهمیده شود و معنای رفتار آنها درک گردد. ماکس وبر در تحلیل علل شکل‌گیری سرمایه‌داری (به عنوان یک پدیده اجتماعی) در میان پروتستانها، به نقش اساسی باورهای دینی و مذهبی آنها درباره ارزش تلاش هر چه بیشتر و زندگی هر چه زاهدانه‌تر در دنیا و معنای نمادین سرمایه‌داری و توفیقات دنیوی به عنوان نمادی از مورد عنایت خداوند قرار گرفتن اشاره می‌کند. در این نگاه، انسان، ارزشها و بینشهای او به جای محیط بیرونی اصالت می‌یابند و موضوع مهمی برای شناخت قرار می‌گیرند.

نگاه انتقادی از یک سو مخالف نگاه انسان‌شناسانه اثبات‌گرایان است، دیدی مکانیکی

نسبت به انسان نداشته و دوئیتی میان انسان و آنچه ساخته اوست نمی‌بیند و از سوی دیگر بر خلاف دیدگاه تفسیرگرایان مخالف آگاهانه و عقلانی بودن تمامی رفتارهای انسانهاست. توضیح آنکه در رویکرد انتقادی انسان علی‌رغم خلاقیت و تعقیب تغییرات و انطباق با شرایط (که شرط عقلانیت است) توانایی و امکان کج فهمی نیز داشته و این امر امکان استثمار آنان را توسط سلطه‌گران فراهم می‌سازد. بر این اساس، تفکر انتقادی بر آن است که شناخت قوانین حرکت جامعه و تاریخ و کنش جمعی فعال و هدفمند کسانی که در شرایط مشابه قرار دارند، می‌تواند به رهائی انسانها و دستیابی آنها به دنیائی بهتر بینجامد.

۶. تبیین چیست و یک تبیین صحیح باید واجد چه خصوصیات باشد؟

با توجه به تصویر مکانیکی که اثباتگرایی از انسان و پدیده‌های انسانی و اجتماعی دارد، کنشهای آدمیان تابعی از عوامل و محرکهای خارجی هستند و ضرورت علی معلولی (دترمینیسم) یا به تعبیر دیگر جبر بر رفتار آدمیان حاکم است. بر این اساس، چنانچه تحقیق علمی بخواهد به تبیین یک پدیده انسانی یا اجتماعی بپردازد و به چرایی وقوع چنین پدیده‌هایی پاسخ دهد، باید روابط علی میان کنشهای آدمیان و محرکهای خارجی را شناسائی کند. تبیین علمی در رویکرد پوزیتیویستی به تبیین علی منحصر می‌شود. تبیین علی مبتنی بر منطق قیاسی است، به این معنا که می‌کوشد پدیده‌ای خاص را که نیازمند تبیین است، نمونه‌ای از یک قانون عام نشان دهد. مهمترین جزء در تبیین علی، قوانین عامی است که به عقیده پوزیتیویستها از طریق مشاهدات تجربی و بهره‌گیری از منطق استقرائی به دست می‌آید. ساختار منطقی تبیین علی، امکان پیش‌بینی و کنترل پدیده‌ها را فراهم می‌کند. این خصلت ویژه تبیین علی که در اثباتگرایی مورد استفاده قرار می‌گیرد، موجب شده است که برای ساخت و برنامه‌ریزی نظامهای اجتماعی، بیشتر از رویکرد اثباتگرایی استفاده شود.

در مقابل، تلقی تفسیرگرایان از آدمی و چگونگی کنشهای او، آنها را به لزوم تبیین دلیلی رهنمون ساخته است. توضیح آنکه تفسیرگرایان در تبیین کنشهای اجتماعی و پدیده‌های انسانی به توصیف، فهم و تفسیر صحیح دلایل و انگیزه‌های کنشگران توجه دارند و می‌کوشند تا معنای نمادهائی که در کنش متقابل آدمیان به کار گرفته می‌شود

را دریابند. تعمیم در این شیوه تبیینی، متکی بر مشاهده جزئیات خاص در یک زمینه اجتماعی بسیار خاص و محدود بوده و از آن تحت عنوان نظریه بنیادی یا نظریه برخوردار بوده از داده‌ها یاد می‌شود. نظریه بنیادی برای آشکار سازی معانی، ارزشها، طرحهای تفسیری و قواعدی است که مردم در زندگی روزمره خود می‌سازند (نقشه ساخت یک دنیای اجتماعی). تبیین تفسیری زمانی معتبر است که برای افراد مورد مطالعه قابل فهم بوده و مورد تأیید آنها قرار گیرد. بر این اساس، در این روش تبیینی دریافت و روایت پژوهشگر در چند نوبت به اطلاع افراد مورد مطالعه می‌رسد تا با دریافت و روایت آنها درباره خودشان مقایسه شود و همخوانی میان آنها در حد مطلوبی برقرار گردد. در این نگاه، انسان موجودی آزاد و مختار قلمداد می‌گردد و این روش تبیینی بهترین روش برای مطالعه انسان دانسته می‌شود.

تلقی رویکرد انتقادی از انسان بین جبرگرایی اثبات‌گرایان و اختیارگرایی تفسیرگرایان بوده و به همین جهت روش تبیینی در این رویکرد نیز متناسب با این تلقی ویژه از آدمی است. به بیان دیگر، اگر چه انسانها با محدودیتهایی روبرو می‌شوند که شرایط مادی و بستر فرهنگی و شرایط تاریخی برای آنها ایجاد کرده است، ولی همین آدمیان می‌توانند با شناخت زیرساختهای اجتماعی موجود، معانی جدیدی را خلق کرده و به تغییر شرایط اجتماعی بپردازند. بر این اساس، تبیین انتقادی می‌کوشد شرایط موجود را به درستی توصیف کند و چگونگی تغییر آن را توضیح دهد. تبیین انتقادی در خدمت فهم و درک ساز و کارهای پنهان واقعیت، ابزاری برای نقد شرایط موجود و ارائه طرحی برای تغییر آن است و اعتبار یک تبیین علمی نیز بر اساس توفیق آن در این سه زمینه ارزیابی می‌گردد.

۷. داده‌های معتبر کدامند و چگونه به دست می‌آیند؟

در اثبات‌گرایی شواهد تجربی جدای از ذهن پژوهشگر و ایده‌ها و افکار شخصی او بوده و جنبه‌ای عینی و بین‌الذهانی دارد. به بیان دیگر شواهد و داده‌های تجربی باید به گونه‌ای باشند که برای دیگر دانشمندانی که در آن حوزه علمی کار می‌کنند، قابل مشاهده و درک باشد.

در تفسیرگرایی مدارک معتبر برای تحقیق علمی تنها در زمینه اجتماعی مربوط به خود معنا داشته و قابل درک است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را خارج از بستر معنایی آن مورد

مطالعه قرار داد. بر این اساس، داده‌های مورد استفاده در این رویکرد بر ذهنیت (در مقابل عینیت) استوار بوده و به هیچ وجه از لحاظ ارزشی بی‌طرف نیستند. در نگاه انتقادی از یک سو شرایط مادی واقعی که زیرساختها اجتماعی را تشکیل می‌دهند از ادراکات ذهنی استقلال دارند و بر این اساس داده‌های مربوط به این سطح عینی هستند و از سوی دیگر روساختها به شدت وابسته به معنایی هستند که کنشگران برای اعمال خود قائل هستند و به همین دلیل داده‌های مربوط به این لایه ذهنی بوده و نیازمند فهم و رمزگشایی در چارچوب یک نظریه انتقادی است. نظریه‌ای که نقشه چگونگی جمع‌آوری داده‌ها، تفسیر آنها و تغییر آنها را در اختیار قرار می‌دهد.

۸. رابطه نظریه با واقعیت و عمل انسانی

در اثبات‌گرایی نظریه اجتماعی بر اساس مشاهده پدیده‌های اجتماعی، تعمیم مشاهدات و کشف روابط علی میان پدیده‌های اجتماعی بوجود می‌آید و بر اساس آن می‌توان پدیده‌های اجتماعی دیگر را پیش‌بینی کرد و چنانچه پیش‌بینی‌ها با واقعیت خارجی تطابق نیافت، فهم ما از واقعیت خطا داشته و نیازمند بازبینی و اصلاح است. از سوی دیگر زمانی که قوانین حاکم بر پدیده‌های اجتماعی کشف گردید، می‌توان از آن برای پیش‌بینی و مهار و کنترل واقعیت‌های اجتماعی بهره جست.

در تفسیرگرایی پس از مشاهدات تجربی مکرر و بسیار جزئی، تلاش می‌شود تا نظریه‌ای ارائه گردد که در پرتو آن مشاهدات جزئی و پراکنده معنای واحدی بیابند. اما با توجه به تنوع فراوان آدمیان و گروه‌ها و جوامع، تعمیم شواهد و ارائه نظریه در محدوده بسیار کوچکی قابل انجام است. در این روش چنانچه قالب معنایی برای تفسیر رفتار فردی یا اجتماعی به دست آمد، می‌توان آن را با فاعلان آن رفتار خاص در میان گذاشت و فهم خود را از معنای آن عمل در معرض آزمون قرار داد.

تفکر انتقادی نظریه‌هایی که با استفاده از روشهای اثبات‌گرایی و تفسیری به دست می‌آید را نظریه‌هایی محافظه‌کارانه قلمداد می‌کند که هدف آنها حکایتگری و توجیه وضع موجود است. در رویکرد انتقادی نظریه علمی مقدم بر شواهد تجربی است و چنانچه شواهد تجربی با نظریه هماهنگی نداشته باشد، این واقعیت‌های اجتماعی هستند که باید تغییر یابند تا شبیه چیزی شوند که نظریه انتقادی ادعا می‌کند. بر این اساس باید گفت که نظریه انتقادی در مقابل شواهد تجربی ابطال‌ناپذیر است.

۹. ارزشها چه جایگاهی در فعالیت علمی دارند؟

اثبات‌گرایان بر آنند که آنچه به علم در مقابل دیگر معارف بشری ارزش و اعتبار بخشیده است، عینیت آن و به عبارت دیگر فارغ بودن این دسته از معارف بشری از ارزشهای فردی، گروهی و اجتماعی است. در این نگاه، دانشمند واقعی کسی است که در فرایند تحقیقات علمی، تعصبات، اعتقادات و ارزشهای شخصی و صنفی خود را کنار می‌گذارد و می‌کوشد با مشاهده دقیق واقعیتها به توصیف و تبیین آنها پردازد و معرفتی را عرضه کند که قابل پذیرش برای دیگر اذهان باشد. در این رویکرد، عقاید و ارزشهای اجتماعی یا بینشها و گرایشهای فردی تنها از آن روی که وجود دارند و به منزله واقعیتی از واقعیتهای اجتماعی یا روانی شناخته می‌شوند، مورد مطالعه علمی قرار می‌گیرند و علل شکل‌گیری آنها یا کارکرد اجتماعی و روانی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما این عقاید یا ارزشها به هیچ روی نباید مورد پذیرش دانشمند(از آن حیث که دانشمند است) قرار گیرد و بر فعالیت علمی او اثر گذارد.

تفسیرگرایان بر این باورند که شناخت انسان و جامعه مستلزم درک معنای رفتارهای فردی و جمعی است و این امر مستلزم مشارکت جستن محقق و دانشمند در عقاید و ارزشها و تعهدات اجتماعی و سیاسی افراد مورد مطالعه است و در اینجا است که دانشمند از آن حیث که یک انسان است، هیچ‌گاه نمی‌تواند عقاید و ارزشهای خود را در فعالیتهای علمی خود کنار گذارد و فارغ از هر چارچوب معنایی (که جامعه و گروه مولد آن است) به مشاهده پدیده‌های انسانی و اجتماعی پردازد. بر این اساس فهم یا تفسیری که محقق از معنای اعمال دیگران به دست می‌آورد، به شدت وابسته به نظرات اوست.

در نگاه انتقادی اصولاً رهایی از ارزشها افسانه‌ای بیش نیست. انسانها از آن حیث که انسان هستند، هر یک از اعمال خود را بر اساس ارزشهای خود انجام می‌دهند و می‌کوشند تا از طریق عمل خود اهداف و آرمانهایی را که در سر دارند، محقق کنند و دانشمندان نیز از این امر مستثنی نیستند؛ چرا که ارزشها در تار و پود زندگی اجتماعی و صنفی آنها تنیده شده است. بر این اساس تحقیق علمی همچون دیگر فعالیتهای بشری یک فعالیت اخلاقی و سیاسی به منظور تسلط بر وضع موجود و حاکمیت اهداف و آرمانهای شخصی، گروهی یا اجتماعی است.

خلاصه‌ای از مباحث یاد شده را مطابق با تقسیم‌بندی نیومن می‌توان در جدول شماره

یک نشان داد:

سؤال	اثبات‌گرایی	تفسیرگرایی	انتقادی
۱. هدف پژوهش در علوم انسانی	برای کشف قوانین طبیعی به طوری که مردم بتوانند پدیده‌ها را پیش‌بینی و کنترل نمایند	برای فهم و تبیین کنش اجتماعی معنادار	برای از بین‌بردن افسانه‌ها و قادرکردن مردم به تغییر رادیکال در جامعه
۲. ماهیت واقعیت اجتماعی	انگاره (الگوی) از پیش موجود پایدار و یا نظم قابل کشف	تعاریف سیال یک موقعیت که به وسیله تعامل اجتماعی مردم خلق می‌شود	یک موقعیت پراز تضاد که به وسیله ساختارهای زیربنایی پنهان هدایت می‌شود
۳. ماهیت انسان	افراد منفعت‌جو، لذت‌جو و عقلانی که به وسیله نیروهای بیرونی شکل می‌گیرند	انسان‌های اجتماعی که معنا را خلق کرده و به طور مداوم دنیای اجتماعی خودشان را قابل فهم می‌کنند	افرادی خلاق و سازگار با پتانسیل‌های شناخته‌نشده که به وسیله فریب و استثمار به دام افتاده‌اند
۴. نقش شعور عامیانه	به طور واضح متمایز و کم‌ارزش‌تر از علوم هستند	نظریه‌های قدرتمند روزانه که توسط افراد عادی استفاده می‌شود	باورهای غلطی که قدرت و شرایط عینی را پنهان می‌کنند
۵. تبیین صحیح	به طور منطقی به قوانین مربوط است و بر اساس واقعیت‌ها می‌باشد	برای کسانی که مطالعه شده‌اند، منطقی و صحیح به نظر می‌رسد	به مردم ابزاری را که برای تغییر دنیا لازم است ارائه می‌دهد
۶. داده‌های معتبر	بر پایه مشاهده دقیق است و دیگران می‌توانند آن را تکرار کنند	در زمینه سیال تعاملات اجتماعی نهفته است	از یک تئوری که ابهامات و نیرنگ‌ها را از بین برده است، معرفی شده باشد
۷. جایگاه ارزش‌ها	علوم از نظر ارزشی بی‌طرف هستند و ارزش‌ها جز در انتخاب موضوع دخالتی ندارند	ارزش‌ها در اجزاء به هم پیوسته زندگی اجتماعی قرار دارند. ارزش‌های هیچ گروهی غلط نیست و فقط متفاوت است	تمام علوم باید از یک وضعیت ارزشی شروع شوند. بعضی از این وضعیت‌ها درست هستند و بعضی غلط

درآمدی بر پارادایم علوم انسانی و اجتماعی دینی

با توجه به مطالب عنوان شده، باید اعتراف کرد که تدوین علوم انسانی و اجتماعی اسلامی مستلزم ارائه پاسخهای هماهنگ در ارتباط با چند پرسش یاد شده است. همانگونه که در ابتدای بحث اشاره گردید، متولی پاسخ به این قبیل پرسشهای مبنائی، فلسفه است. از آنجا که در کشور ما مکاتب مختلف فلسفی، نظیر مکتب مشائی، اشراقی و حکمت متعالیه وجود دارد و برخی از اختلاف نظرهای اساسی نیز میان هر یک از این مکاتب وجود دارد، شایسته است قابلیتهای هر یک از این مکاتب فلسفی برای پاسخ به این پرسشها و ارائه الگو و پارادایمی برای انجام تحقیقات علمی به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

البته این سه مکتب فلسفی در برخی از مبانی کلی با هم اشتراک نظر دارند. برای مثال هر سه در موضع هستی‌شناختی به واقعیت مستقل از فاعل شناسا عقیده دارند و موجودات این عالم را منحصر به موجودات مادی ندانسته و به متافیزیک عقیده دارند و از منظر معرفت‌شناسی نیز امکان شناخت را پذیرفته‌اند.

اما سؤالات اساسی‌تری نیز وجود دارد که این سه مکتب باید به آن پاسخ دهند.

برای مثال:

۱. هدف علم چیست؟ این هدف چگونه علمی را اقتضاء می‌کند؟ آیا دنبال کردن این هدف می‌تواند به تولید علمی بینجامد که توانائی پیش‌بینی و کنترل پدیده‌های طبیعی، انسانی و اجتماعی را داشته باشد؟ و زمینه‌ای برای تحقق اهداف مورد نظر از تحقیق علمی را فراهم آورد.

۲. نسبت میان روشهای کسب معرفت (عقلی، نقلی، تجربی و شهودی) کدام است و هر یک از آنها در چه حوزه‌ای قابلیت استفاده دارند؟

۳. واقعیت‌های ماوراء ماده چه هستند و چگونه می‌توان آنها را شناسائی کرد؟

۴. آیا امور متافیزیکی می‌توانند در امور فیزیکی تأثیر داشته باشند؟ اگر آری، آیا در فعالیت‌های علمی به منظور شناسائی علل دخیل در یک پدیده باید نقش علل متافیزیکی هم مورد مطالعه قرار گیرد؟ اگر آری، چگونه؟

۵. جایگاه تجربه در کسب معرفت علمی چیست؟ آیا تجربه می‌تواند ما را به گونه‌ای از یقین که در علم امروزی وجود دارد برساند؟

۶. ماهیت انسان چیست؟ آیا انسان مختار و آزاد است یا مجبور به جبرهای روانی و

اجتماعی و مادی؟ و...

بدیهی است که پاسخ دقیق و هماهنگ به چنین سؤالاتی مستلزم آشنائی کامل با فلسفه‌های رایج در جهان اسلام و در نظر داشتن نقدهائی است که فلسفه‌های جدید غرب به این دیدگاه‌ها وارد کرده‌اند. از این روی باید اعتراف کرد که تدوین علوم دینی چه در عرصه علوم طبیعی و چه در عرصه علوم انسانی و اجتماعی مستلزم انجام پژوهشهای میان رشته‌ای است که در آن اندیشمندانی از عرصه فلسفه، فلسفه علوم انسانی و اجتماعی و هر یک علوم انسانی و اجتماعی حضور داشته باشند.

به امید آنکه زمینه انجام یک چنین پژوهشهای میان رشته‌ای در کشور ما فراهم آید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

منابع فارسی

- ایمان، محمد تقی. نگاهی به اصول روش‌شناسی‌ها در تحقیقات علمی، ایمان، محمد تقی. تنگناهای روش‌شناختی در تدوین برنامه‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی ایران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، پائیز و زمستان ۱۳۷۸.
- راین، آلن. فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه: عبدالکریم سروش، تهران، موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۲.
- سروش، عبدالکریم، درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع (روش تفسیر در علوم اجتماعی)، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
- فروند، ژولین. نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه: علی‌محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
- فی، برایان. فلسفه امروزی علوم اجتماعی، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
- کوهن، تامس. ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه: احمد آرام، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۹.
- گلدمن، لوسین، فلسفه و علوم انسانی، ترجمه: حسین اسدپورپیرانفر، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
- لیتل، دانیل. تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی بر فلسفه علم الاجتماع) ترجمه: عبدالکریم سروش، تهران: صراط، ۱۳۷۳.
- وینچ، پیتر. ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه، ترجمه: سازمان سمت، تهران: سمت، ۱۳۷۲.

منابع لاتین

- Neuman, L.W., *Social Research Methods, Qualitative and Quantitative Approach*, UK: Allyn and Bacon Press, 1997.
- Sarantakos, S., *Social Research*, Australia: Macmillan Press, 1993.
- Patton, M., *Qualitative Evaluation and Research Methods*, Newbury Park: Sage, 1990.
- Tughes, J.A., *The Philosophy of Social Research* (2nd ed.), London: Longman, 1990.
- Lather, P., *Getting Smart: Feminist Research and Pedagogy with/in the Postmodern*, New

- York: Routledge, 1991.
- Kuhn, T.S., *The Structure of Scientific Revolution*, (2nd ed.). Chicago: Chicago University Press, 1970.
- Lather, P., "Critical Frames in Educational Research: Feminist and Post-Structural Perspectives", *Theory into Practice*, Vol.XXXI, no.2, 1992.
- Johnson, D.P., *Sociological Theory*, NewYork: Wiley and Sons, 1989.
- Stergios, L., *Theory Construction and Social Research*, Athens: Selbstverlag, 1991.
- Blaikie, N., *Approaches to Social Enquiry*, NewYork: Polity Press, 1993.
- Keat, R. and Urry, J., *Social Theory as Science* (2nd ed.), London: Routledge and Kegan Paul, 1982.
- Blaikie, N., *Designing Social Research: The Logic of Anticipation*: NewYork: Polity Press, 2000.
- Fay, B., *Social Theory and Political Practice*, London: George Allen and Unwin, 1975.
- Miller, R., *Fact and Method: Explanation, Confirmation, and Reality in the Natural and Social Sciences*, Princeton, NT: Princeton University Press, 1987.
- Beton, T. and Craib, I., *Philosophy of Social Science*, NewYork: Palgrave, 2001.
- Burrell, G. and Morgan, G., *Sociological Paradigm and Organizational Analysis: Elements of the Sociology of Corporate Life*, London: Heinemann Educational Books Ltd, 1979.